



دانشگاه آزاد اسلامی

واحد طبس

موضوع:

زندگی پس از مرگ

استاد:

.....

محقق:

.....

.....

.....

## فهرست مطالب

صفحه

عنوان

.....	حالت روح
.....	موفق سؤال و جواب
.....	مرحله پس از سؤال فرشته ها
.....	اشکال و حل
.....	نفخه صور
.....	وای بر حال جهنمی ها
.....	موفق میزان سنجش اعمال
.....	موقف حساب
.....	موقف نامه های عمل
.....	موقف صراط
.....	نکاتی پیرامون عالم بهشت و دوزخ
.....	مرحله ظاهر شدن باطنها

## حالت روح

روح پس از مفارقت از بدن جسمانی و عنصری ، کاملاً" به بدن برزخی و قالب مثالی تعلق میگیرد . تفضیل مطلب این که سنت الهی چنین است که در جهان خلقت ، بین مراتب لطیف و ثقیل ، حد وسطی قرار داده شده است . این موجود وسطی ، نه از نظر لطافت و نازکی مثل مرتبه اول است و نه در سنگینی و کثافت چون مرتبه آخر . یک رو به بالا دارد و رویی به پایین و آن دو مرحله را به هم مرتبط می سازد . این مقطع وسط را (( برزخ )) می گویند .

جهت روشن شدن موضوع به ذکر دو مثال می پردازیم :

هر درختی را که مشاهده می کنیم یک مرتبه از مرحله دانه به مرحله درخت بودن نرسیده است . اول ، حبه را می کارند ، رشد می کند و درخت می شود ، شاخ و برگ و گل می دهد و سپس از آن گل ، میوه پدید می آید . بین مرحله حبه و میوه وجود درخت ، فاصله است . لذا می توانیم درخت را برزخ این دو مرحله بدانیم .

مثال دوم : همه کواکب و ستارگان درخشان بالای سر ما دارای نور و شعاع اند . چه خورشید و چه دیگر ستارگان ، این حالت را دارند اما بین زمین و این کرات رابطه مستقیم برقرار نیست . اگر بخواهد علوی با سفلی مرتبط شود تا خیر و نفع ستارگان به زمین برسد باید حد وسط و برزخی وجود داشته باشد که نور و شعاع ستاره ها است .

خورشید ، مستقیماً" با ما مرتبط نیست بلکه شعاع آن که برزخ بین او و زمین است بین این دو ارتباط برقرار می سازد . آری عادت الله و دأب و رسوم خدایی بر این است که به

واسطه این برزخ، مراتب را به هم مرتبط می سازد. بر همین قاعده، عالم کبیر هم، ارواح و اجساد دارد. ارواح، همان جانهای بزرگ و کلی اند. اجسام نیز کره خاک و کوه ها و معادن و دریاها می باشند. بین ارواح کلیه و اجسام عنصری، فاصله و دوری بسیاری هست. قاعده عقلی و صنع و حکمت الهی اقتضا دارد که یک عالم متوسطی بین جهان ارواح و موجودات نشئه روحانی و عالم جسمانیت ایجاد شود که نه در لطافت و نازکی مثل ارواح است و نه در ثقل و سنگینی مثل مادیات می باشد. یک رو به عالم ارواح دارد و جهتی به جهان مادی. این مرحله برزخ کل و مثال اکبر است چنانچه از برای هر چیزی در عالم مثال، صورتی در عالم مادی وجود دارد. یعنی هر چه این عالم دارد یک معنا و صورتی از آن در جهان اعلی هست ولی پاکیزه تر و لطیف تر. اما فرق آن دو این است که جسم مادی فنا می شود اما موجود برزخی مثالی باقی است. مثلاً در عالم مادی، جوانی می رود و پیری می آید اما وجود برزخی فلان درخت اصلاً خشک نمی شود و نبات و سبزه و آب آن نابود نمی گردد بلکه آنها باقی به بقاء الله هستند اما مواد عنصری و اجسام مادی به علت دنیوی بودن و تعلق به دار فنا و زوال، از بین می روند.

پس در صقع عالم کبیر هم این مبنا رعایت شده است و موجودات برزخی، رابط بین روح مطلق و جسم مطلق اند. انسان هم به عنوان موجود عالم هستی همین گونه است یعنی روحی دارد و بدنی. این بدن کثیف و مزبله با روح شریف علوی و عالی مقام و دارای شأن «نفخت فیه من روحی» خیلی فاصله دارد. پس چگونه باید این نفس شریف آسمانی و کبوتر عالم قدس را با بدن عنصری و مادی مرتبط کرد؟ باید بین روح

لطیف انسان و بدن مادی او یک بدن دیگری نیز وجود داشته باشد که لطیف تر از بدن عنصری باشد و آن بدن برزخی یا قالب مثالی است که از اول تکون و خلقت با ما هست . الان هم که حیات داریم روح ما علاقه و تعلق اولیه اش به آن بدن برزخی است و به واسطه او با بدن عنصری مرتبط می شود. اما چرا بدن مثالی و واسطه ای مخفی و پنهان است و آنچه دیدنی می باشد مادی است ؟

علتش آن است که ما دائما " سرگرم به دنیاییم و اشتغالات مفرط داریم . کثرت مشاغل مادی و سرگرمی های عالم طبیعی ، مانع از این است که انسان به خود برسد و به حقیقت خویش پی برد اما گاهی که مشغله و گرفتاری کم می شود آن بدن برزخی نمایان می گردد . مثلاً به هنگام خواب ، چون مقداری از عوالم مادی برکناریم آن بدن نمایان می شود . با آن بدن خواب می بینیم ، می رویم و می آییم ، حرف می زنیم . در غیر خواب نیز اگر قادر شویم روح را از اشتغال به بدن مادی منصرف کنیم و به قول ابن سینا باز هم ممکن است روح به بدن مثالی توجه بیشتری کند و حرف بزند و بعضی چیزها را نیز بیان کند اما عملی شدن این کار عمدتاً وقتی است که بدن طبیعی به کلی از کار بیفتد و روح از آن مفارقت کند لذا باید تعلق آن به بدن مثالی قوی تر بشود زیرا الان هم تعلق وجود دارد ولی تعلقی ضعیف . پس اگر روح ابتدا به بدن مثالی تعلق نداشته باشد بعداً هم نمی تواند به آن تعلق گیرد . این است که ائمه اطهار \_ علیهم السلام \_ فرموده اند : ارواح مومنین و شیعیان ما پس از ارتحال و مفارقت از این عالم ، به بدن مثالی تعلق می گیرد و سپس در غرفه های بهشتی جای می گیرند .

امام صادق (ع) در اصول کافی می فرماید : « ان ارواح المومنین فی حجرات فی الجنه یا کلون طعامها و یشربون من شرابها و یقولون ربنا اقم لنا الساعه و انجز لنا ما وعدتنا و الحق آخرنا باولنا»

یعنی : مومنین و پیروان ما پس از مردن ، روحهایشان با آن بدن مثالی در حجره ها و غرفه های بهشت ، منزل می گیرند ، از غذاهای آن بهشت می خورند و از آبهای آن می نوشند و ضمناً " عرض می کنند که بارالها این کم است و ما بهشت عالم آخرت و نعیم ابدی و دائمی را می خواهیم . بارالها روز قیامت را به پای دار و مارا به محشر و کبرا وارد کن و آنچه را در دنیا به ما وعده دادی به انجام برسان .

دقت کنید که این بهشت عالم برزخ است ولی مومنین ، آن بهشت اصلی و اخروی را می خواهند . آنجا چیزهایی دارد که اینجا نیست . مثلاً" در آخرت ، حوریه است ولی شاید در برزخ نباشند . این است که می گویند : خدایا ما آن بهشت را می خواهیم . خدایا ! عجالتاً" به این جایگاه رسیده ایم اما رفقا و دوستان و عقب مانده های قافله را هم به ما برسان . یعنی به همین جایی که اکنون هستیم آنان را نیز برسان .

در حدیث دیگری آمده است : وقتی مومنی رحلت می کند روحش به حلقه و محفل مومنین که در بهشت برزخی اند وارد می شود و آنها از وی می پرسند که رفقا و دوستان دنیوی ما مثلاً" فلان کس ، فلان همسایه ، در چه حالیست ؟ اگر او بگوید که زنده است ، امیدوار می شوند که ان شاءالله به سعادت خواهد رسید و به آنها ملحق خواهد شد و اگر بگوید مدتهاست از دنیا رفته ، افسوس و اندوه می خوردند که آه ! سقوط کرده و بدبخت

شده است زیرا اگر خوشبخت و سعادت‌مند بود در محفل ما وارد می‌شد. معلوم می‌شود آن بیچاره به جای بدی رفته است.

### موقف سوال و جواب

پس از قبض روح و دفن میت، نوبت به ملکی به نام (( رومان )) که لقبش (( فتان القبور )) است می‌رسد. اولین فرشته ای که بر انسان فرود می‌آید اوست. در صحیفه سجادیه مبارکه دعایی است راجع به سلام و درود و تحیت به فرشتگان. زیرا ما باید قبل از مردن با آنها آشنایی داشته باشیم که بعد از مرگ و انتقال به عالم برزخ، سرو کار انسان با آنان زیاد خواهد بود. حداقل یک سوره قرآن و حمد قرائت کنید و به ایشان هدیه نمایید. بنده خودم یک سوره برای حضرت عزرائیل این ملک مقرب می‌خوانم و هدیه بر او می‌کنم. البته او محتاج نیست بلکه این یک راه دوستی و آشنایی و ایجاد محبت و صمیمیت است چرا که قبلاً" باید پیش بینی کرد و راه آشنایی را هموار نمود زیرا زمان ملاقات با آنها خیلی نزدیک خواهد بود. حضرت سجاد، چون به این مطلب دانا هستند دعایی انشاد کرده اند دایر به سلام و درود بر ملائکه هستی، مثل حاملین عرش، جبرائیل و اسرافیل و عزرائیل و میکائیل، فرشتگان مدبر بر امور موکلین، ابر و باد و باران و زمین. حضرت بر تمام آنها سلام می‌فرستند. در آنجا سلام بر (( رومان فتان القبور )) هم دارند. ملک مقربی که آزمایش کننده و بازرس قبرهاست. این فرشته، اولین ملکی است که در قبر بر انسان وارد می‌شود. وی وقتی بر مسلمان وارد می‌گردد خیلی

خوش رو و زیبا و نورانی است و به او خطاب می کنند که : آنچه را از اول تکلیف تا مرگ بر جای آوردی از خوب و بد بنویس . انسان می گوید من وسیله نوشتن ندارم و قلم و کاغذ لازم است . به قدرت الهی و فرمان آن فرشته ، وسایل نگارش مهیا می شود و به توجه و قدرت آن ملک ، اعمال گذشته سالیان عمر انسان به یادش می آید و همه را از صغیر و کبیر خواهد نوشت و چون نگارش پایان یافت آن وقت این صحیفه یا لوح را حلقه کرده و به گردن انسان می اندازند . (( و کل انسان الزمناه و طائره علی عنقه و نخرج له یوم القیامه کتابا " یلقاه منشورا" . ))

این صحیفه ، همچنان پیچیده برگردن وی تا روز رستاخیز می ماند . روز قیامت که فرا رسید، باز شده و جلو چشم انسان قرار می گیرد . البته این فرشته ، مأمور عذاب نیست و فقط همین کار مذکور را به جا می آورد . پس از خروج این ملک ، دو فرشته دیگر به نامهای (( نکیر )) و (( منکر )) یا (( بشیر )) و (( مبشر )) وارد می شوند . نکیر و منکر با قیافه ای قبیح و ترسناک بر بدکاران و گناهکاران نازل می شوند و بشیر و مبشر با چهره ای زیبا و خوش بر مومنین و دارندگان عمل صالح وارد می گردند و انیس و مونس میت می شوند . این دو ملک ، حسب مورد رو به میت کرده و می پرسند : (( من ربک )) خدای تو کیست ؟ که را می پرستیدی ؟ آیا می تواند بگوید من معرفت الله پیدا نکرده ام ؟ اگر بگوید پروردگار من کسی است که پدر و مادرم آن را می پرستیدند ، قبول نمی کنند . اگر بگوید خدایی را که در آسمانهاست می پرستیدم ؛ اشتباه است . زیرا خدا که تنها در آسمان نیست بلکه در همه جا وجود دارد . باید بگوید : (( خدا و رب من آن خدایی است



که جلالش ، جلیل و مقامش ، منیع است . مجد و عظمت کبریایی اش تمام عالم هستی را فرا گرفته ؛ آن پروردگاری است که دست فکرو عقل بشر به این آسانی ها به جلال ربوبیتش و عظمت و مجد کبریایی وی نمی رسد .)) آری تا اندازه ای این پاسخ پذیرفته می شود .سؤال دوم : ((من نبیک )) است .

پیامبر تو که بود؟ راهنمای تو کیست ؟ وای بر کسی که بگوید راهنمای من فلان فرنگی بود !چون آنها هر چیز را قبول نمی کنند و باید پاسخ درست بگویند . کسی که راهنمای او فلان کس بوده و به دستورات او عمل کرده و خدا را فراموش نموده و راهنمای خود را گم کرد ، قهرا" بر زبانش نام آن شخص جاری می شود . اما شما بحمدالله و المنه می گویند : ((محمد رسول الله )) اگر چنین گفتید از مرحله ، سالم جسته اید . اما هیئات که این دو ملک با عظمت ، باعث گم شدن دست و پای انسان می شوند . آگاه باشید که اینها مباحث قطعی و ضروری دین است و باید از حالا خودتان را برای پاسخ دادن به آن آماده کنید و گرنه بدبخت و نگون سار می شویم . سؤال سوم : ((ماکتابک )) است .

آن نامه و کتاب و دفتری که دستورالعمل تو بود و بر مبنای آن عمل می کردی چیست ؟ کتاب آسمانی ات کدام است ؟ از چه دستوری تبعیت می کردی ؟ از قوانین و احکام کتاب خدا پیروی می نمودی ؟ یا از قانون عدلیه \_ لعنت الله علیه \_ یا از قانون اصلاحات ارضی که مالکیت را از بین می برند و املاک مردم را غصب می کنند و یک کتاب فقه اسلامی یعنی (( مزارعه )) را معطل می کنند ؟ از این قوانین لعنتی پیروی و

متابعت می کردی یا از احکام قران و کتاب خدا؟ وای بر حال آن کسانی که در مقابل قانون کامل الهی، قانون وضع کردند این ها جواب خدا را چگونه خواهند داد؟ اکنون در برابر این دو فرشته بزرگوار چه عذر و بهانه ای خواهند آورد؟ بدانید که قانون گذاری تنها از شئون الهی است. حتی پیامبر اکرم (ص) با آن همه علم و عظمت هم نمی تواند برای مردم از خودش قانون وضع کند. آن کسانی که قانون غیر الهی جعل می کنند و به شئون الهی دست اندازی می نمایند فردای رستاخیز، بدترین مردم در پیشگاه خدایی خواهند بود و مسلماً "دچار عذاب سخت و دردناک اخروی می گردند که ای وای بر شما! قانون الهی را ملعبه کردید و آنرا شوخی پنداشتید؟! اما امثال شما همگی خواهند گفت: ((القرآن کتابی)) دستور من و نظامنامه دین و دنیایم قرآن مبارک بود. این پاسخ خوبی است که در برابر سوال آن دو ملک مقرب داده می شود. این است که گفته اند در حیات خود، دعای عدیله را بخوانید یعنی مشق دین کنید، عقیده خود را راسخ و محکم سازید و به احکام الهی عمل نمایید تا فردا بتوانید پاسخ درست و مناسب بدهید.

سؤال بعدی درباره ولایت ائمه طاهرین (ع) است. از این بزرگواران، یکان یکان سؤال می کنند. باید تمام امامان طاهر را یک به یک نام برد و بازگو کرد. از قبله و کعبه معظمه هم می پرسند. اگر بازماند و زبانش لکنت پیدا کرد و پاسخ موافق و مطلوب نداد می گویند: ندانستی! در این مدت عمر طولانی، هدایت نشدی! لذا عمود آتشین را بلند می کنند و چنان بر سرش می کوبند که قبر مملو از آتش می گردد. بدن نیز با آن حس ضعیف و نیم روحی که به او تعلق گرفته این تالمات را درک می کند. اما اگر به

همه پرسش ها پاسخ درست و مناسب داد روزنه ای از قبر به عالم برزخ باز می شود که دارای نسیمی ملایم و روح افزا است . بویی خوش و معطر و هوایی لطیف از آن جهان داخل قبر می گردد . آن وقت آن دو فرشته به هنگام خداحافظی و خروج از قبر به وی می گویند : (( نم نوم العروس )) همان گونه که عروس با شوق و شغف و کمال راحتی و آسایش می خوابد تو نیز تا روز رستاخیز همان گونه بخواب !

### مرحله پس از سؤال فرشته ها

پس از سئوالات و رفتن آن دو فرشته ، انسان دارای وضعیت برزخی می شود یعنی یا در عذاب عالم برزخ واقع می گردد یا در نعمت و رفاهیت و راحتی آن . زیرا طبق احادیث ، راه و روزنه ای از قبر به عالم برزخ برای او باز می گردد که اگر سعید است رو به عالم برزخ بوده و اگر تباہکار است به دوزخ برزخی متصل می شود که آتش آن به این زودی ها خاموش شدنی نیست . در حدیث است: ((القبر روضه من ریاض الجنه او حفره من حفره النیران)) جایگاه قبر ، یا بوستانی از بوستانهای بهشت است یا گودالی از گودالهای دوزخ ! بار خدایا ! به حق مقربان درگاہت ، محمد و آل او \_ صلوات الله علیهم اجمعین \_ این سفر پر خطر مرگ را بر همه آسان و مبارک فرما !

اشکال و حل :

ممکن است کسی سؤال کند میت که روح ندارد تا بخواهد جواب دهد . آیا با این دهان و زبان و کلمه حرف می زند یا طور دیگری است ؟ قبلاً" هم ذکر شد که چون روح از بدن مفارقت کند خیلی قوی و نیرومند می شود . ضعف روح و ناتوانی آن در حال حیات بخاطر این است که ما گرفتار و سرگرم علایق و دلبستگی های این جهان مادی می باشیم . هر که از اوضاع دنیوی خبر داشته باشد می داند که این روح تنها ، چقدر گرفتاری و سرگرمی در میانه منزلش دارد تا چه رسد به گرفتاری و ناملایمات خارج از محیط آن . این مسایل ، روح را از قدرت اولیه خارج می کند . لذا وقتی روح از دنیا رحلت کرد علاقه ها و گرفتاریها از بین می رود و زنجیرها از پای او باز می شود. روح ، آسوده و فارغ البال می شود لذا قدرت اولیه خود را دریافته و نیرومند می گردد. قبلاً" ذکر شد که سه چیز همراه روح است : قوه عقلانیه و ادراکات عقلی ؛ قوه خیال ؛ قوه عملیه .

وقتی آدمی از این عالم ، رحلت می کند ، علوم و معارف الهی ، صدها بلکه هزار بار ، بالا می رود . همان قوه عقلیه که با آن خدا را شناخته ، وحی آسمانی را فهمیده بود و مراتب نبوت و معاد را درک کرده بود با روح ، همراه است و بعد از مرگ ، هزار درجه بالاتر می رود ، اما قوه دوم که خیال باشد نیز همراه روح است . روح چون مدت های زیادی در دنیا با بدن محشور بوده است گاهی از اوقات به این فکر می افتد که من سالیانی طولانی با بدن بودم و چون روح بسیار قوی است همین که خیال می کند و به فکر بدن می افتد ، جسد یک حیات و حس مختصری پیدا می کند و این نکته ، سری از رموز حق

است . ائمه اطهار \_ علیهم السلام \_ برای ساده کردن موضوع و این که قوه شنوندگان آن قدر بالا نبوده تا اسرار غامض را بفهمند ناچار بوده اند مطالب را ساده تر بیان نمایند لذا فرموده اند : روح تا نصف بدن تعلق می گیرد . اما منظور این نیست که روح مثلاً " تا زانو می آید ! بلکه این نوعی رمز و اشاره است و کنایه از این می باشد که به واسطه توجه روح به جسد ، یک جنبش و حیات ضعیفی در بدن پیدا می شود و آن زمان ، حرف زدن و مکالمه هم صورت می گیرد . اما صحبت کردن وی با این دهان فعلی نیست . این که مکرراً " در قدیم گروهی از مردم نادان و عوام که اطلاعات علمی ندارند مدعی شده اند ما دهان میت را از آرد پر کردیم و چند روز دیگر رفتیم و در قبر مشاهده کردیم که دهان وی تکان نخورده و ثابت بوده است چیزی جز نادانی نیست . زیرا از نظر علمی ما سه نوع حرف زدن داریم .

۱- نطق اول: نطقی است که سر و صدا ندارد اما دارای اثر و نشان می باشد. مثل این که مسجد ما فریاد می زند که من را بنا و معمار ساخته و آنها استادان فن و خبره در معماری بوده اند ،هندس و مهندسی می دانسته اند. این مطالب را ما از بنای مسجد درک می کنیم لذا حرفی بی سر و صدا است و آن را نطق صامت می نامند.

۲- قسم دوم: حرف زدن و تکلم معمولی است بدن صورت که از ریه ، نفس بیرون می آید و به طرف دهان می رود و به مقاطع حروف، مثل مخرج الف ، ب ، ج تا آخر بر می خورد و حروف بیست و هشتگانه ، تعیین پیدا می کند. این تکلم راهمه در حال حیات و زندگی خود دارند مگر این که کسی لال باشد .

۱- ۳- نطق سوم: برای درک بهتر نطق سوم باید چند مثال ذکر کنیم:

ابوذر غفاری \_ رضوان الله علیه \_ در بیابان چوپانی و گله داری می کرد. روزی گوسفندان را برای چرا به صحرا برده بود که گرگی به گله او حمله کرد. وی چوبی را انداخت اما گرگ فرار نکرد و بار دوم و سوم هم حمله کرد. ابوذر گفت: سبحان الله! چه گرگ بی شرم و حیایی هستی که دست نمی کشی و باز حمله می کنی. تا ابوذر این حرفها را زد، گرگ به قدرت خدا به زبان آمد و به لسان عربی گفت: ((من بی شرم ترم یا مردمان مکه و حجاز؟ پیامبر آخر الزمان به رسالت متعوث شده و مردم را دعوت به توحید و خداپرستی می کند اما آنها ایمان نمی آورند!))

ابوذر پس از شنیدن این سخنان گرگ گفت: ((یا عجبا ذئب یکلمنی)) عجب گرگی است، با من حرف می زند! لذا گوسفندان را در گوشه ای رها کرد و به مکه معظمه مشرف شد و در لحظه اول، شرفیاب محضر مبارک حضرت رسول الله (ص) گردید و ایمان آورد. حضرت (ص) به وی فرمودند: ای اباذر! آیا گرگی تو را راهنمایی کرد تا نزد ما بیایی و ایمان آوری؟ ابوذر عرض کرد: بله یا رسول الله! این قضیه را هم شیعه و هم سنی نقل کرده اند.

داستان دوم این است که عربی از اعراب سرسخت و لجوج یکی از طوایف حجاز، بخاطر عداواتی که با پیامبر اکرم داشت شمشیری به کمر بست و از مکه حرکت کرد تا به مدینه برود و پیامبر (ص) را به قتل برساند. در بین راه به یک سوسمار چاق و فربه که لقمه لذیذ و مطبوع اعراب بود برخورد لذا او را صید کرد و در توبره انداخت تا وقتی به

منزل رسید او را طبخ کند و بخورد . پس از طی مسافتی دراز ، به مدینه رسید و سراغ حضرت را گرفت و موقعی بر پیامبر وارد شد که حضرت با جمعی از اصحاب خود نشسته بودند . عرب گفت : کدام یک از شما محمد است ؟ اصحاب ، حضرت را نشان دادند ، عرب گفت : ای محمد ! من با تو بسیار دشمنم ! و در واقع قصد داشت که آقا (ص) حالت غضب پیدا کند و شمشیر بکشد . اما حضرت فرمودند : ای برادر عرب ! اکنون از راه آمده ای و خسته ای ؛ فردی بنشین و نفس تازه کن تا آرام شوی ! اگر خواستی ایمان بیاور ! عرب عرض کرد : محال و ممتنع است که من ایمان بیاورم مگر این سوسمار در توبره به رسالت تو شهادت دهد ! و چون این حیوان چنین کاری را نمی تواند انجام دهد من نیز ایمان نخواهم آورد . حضرت فرمودند : بسیار خوب !

سوسمار این حیوان وحشی از کیسه بیرون آمد ولی به احترام پیامبر (ص) فرار نکرد و ایستاد . حضرت فرمود : ای سوسمار ! آیا من پیغمبر خدا هستم یا نه ؟ سوسمار به لسان عربی فصیح گفت: یا رسول الله ! تو پیغمبر خدایی و از طرف وی به رسالت مبعوث شده ای تا مردم را هدایت کنی . عرب که این منظره شگفت را مشاهده کرد اسلام آورد . سپس پیامبر فرمودند که این برادر عرب از راه دراز آمده و گرسنه است ؛ یک نفر او را میهمان کند . سلمان \_ ره \_ برخاست و گفت من او را به خانه می برم . لذا وی را به خانه کرم یعنی منزل فاطمه زهرا \_ سلام الله علیها \_ آورد و آن خاتون معظمه ، عرب را سیر کرد و راه انداخت که البته قضایای مفصلی دارد .

قضیه سوم که یکی از معجزات پیامبر اکرم (ص) است و شیعه و سنی نیز او را نقل کرده اند این است که حضرت ، یک مشت سنگ ریزه در دست مبارک گرفته و به آن توجه فرمودند و از سنگ ریزه ها صدای (( لا اله الا الله ، محمد رسول الله )) بلند شد و همگی حصار شنیدند .

در داستان چهارم ، عبدالله بن مسعود نقل می کند که خدمت حضرت رسول (ص) بودیم و از کنار کوهی می گذشتیم که دیدیم سنگ ها و کلوخ ها و همه اشیاء ، یک صدا می گفتند : ((السلام عليك يا رسول الله)) و ما آن را می شنیدیم . حال با این تفصیل که ذکر شد این نطق سوم از کجاست ؟

این کار، دهان و گلو و زبان و ریه لازم ندارد . این موضوع در اعماق هویت و باطن وجود اشیاء نهفته است اما با نامحرمان خاموشند . ما محرم نیستیم تا برای ما ظهور و بروز کنند مگر پیامبر یا اولیای خدا توجه نمایند . این صدای باطنی ملکوتی که در اعماق وجود همه اشیاء هست باید ظهور پیدا کند و از مقام غیب به مرحله شهود برسد تا ما نیز آن را استماع کنیم .

خلاصه این نطق و بیان ، نطقی است که در کمون همه ممکنات جهان نهفته است و برای ما مخفی و ناپیداست لذا برای بروز و ظهورش باید قدرتی از ولایت کلیه توجه کند و آن را آشکار سازد .

((ان من شیئی الا یسیح بحمده ولكن لاتفقهون تسبیحهم .))



تمام ذرات جهان هستی ، تسبیح و حمد خدا را می کنند اما شما آن را نمی شنوید .  
آری در قبر نیز ، میت با دهان خود حرف نمی زند بلکه آن فرشته پرسشگر به قدری  
نیرومند و عالی مقام است که به توجه او آن نطق نوع سوم که در کمون و باطن وجود  
انسان نهفته است ظاهر می شود و صدا ایجاد می گردد اما نه از راه دهان و زبان تا تکان  
بخورد و آرد گندم آن نادانها بیرون بریزد . بله سنگریزه هم که تسبیح می کرد و گرگ  
نیز که تکلم کرد از قسم سوم نطق و کلام بوده است . اما این ها نکاتی است که به  
سادگی به دست نمی آید بلکه باید زحمت ها برد تا به عمق جانش رسید . پس دانستیم  
که غیر نطق ظاهری ، یک نطق باطنی هم در اعماق وجود ما هست که اختصاص به آدم  
خوب یا بد هم ندارد بلکه درون همه هست . در ناسخ التواریخ ضمن حالات مولا  
الموحدین حضرت امیرالمومنین علی (ع) آمده است پس از این که این ملجم ملعون ازل  
و ابد را قصاص کردند و به درک واصل شد و استخوانهای منحوس و پلید آن ناپاک را در  
گودالی ریختند تا چند روز از بدن وی صدای ناله و زاری بلند بود. مسلماً مرده او زبان  
نطق نداشت بلکه از خود استخوانها صدای ناله و زاری و اظهار شقاوت و بدبختی برخاسته  
بود. قابل ذکر است که تمام براهین ما بر جواب گویی در عالم قبر ، منحصر به موارد فوق  
نیست بلکه هدف از ذکر این چند نکته ، ایجاد مبنای اعتقادی در قلب خواننده است چرا  
که مسلمان باید در عقیده خود راسخ و محکم بوده و ایمانش بر اساس مستحکم بنا شده  
باشد .

به هر حال وقتی فرشتگان سؤال کننده ، کارشان تمام شد به جایگاه خود باز می گردند اما روح از دور یک میل و توجهی به جسدش دارد مانند کسی که اگر در خانه ای مدت ها مسکن داشته باشد و بعداً " آن منزل خراب شود هر گاه از آن محل عبور کند توجهی به آن محل می نماید چرا که سالها در آن خانه سکنی داشته است . روح هم با این جسد افسرده ، همین حال را دارد زیرا روزی بدن او بوده است و سالها با وی زندگی و عبادت یا نعوذبالله، گناه و معصیت کرده است اما این خانه ویران اکنون قابل سکونت و نشستن نیست لکن روح ، هنوز به وی علاقه و توجه دارد . البته کار روح ، تنها این نیست و فقط به طور ضمنی به این امر مشغول است بلکه کار روح اکنون این است که با قالب مثالی و بدن برزخی به دریاها و اعماق و عوالم عجیب دنیای برزخ وارد شود و امور و اوضاع شگفت انگیز آن را مشاهده نماید . هم بهشت عالم برزخ دارای نقشه ای خاص است و هم جهنمش جغرافیای ویژه ای دارد .

نقل است که حضرت عیسی روح الله \_ علی نبینا و آله و علیه السلام \_ روزی با حواریون خود از کنار آبادی عبور می کردند که مشاهده نمودند همه اهل آن حتی حیوانات هم مرده اند . حضرت به مدد نور نبوت فهمید که این امر ، موضوعی عادی نیست بلکه باید قضیه ای در پشت این مسئله وجود داشته باشد و گرنه باید عده ای دیگران را دفن می کردند . حواریون عرض کردند : یا روح الله ! خوب است یکی از این افراد را زنده کنی تا شرح واقعه را از وی بپرسیم . حضرت ابتدا دو رکعت نماز گزارند ( چون پیامبران وقتی می خواستند دعا کنند اول ، دو رکعت نماز می گذاردند ) بعد بالای

بلندی رفته و به بدنهای مرده خطاب کردند که ای جانهای برون آمده از بدن ها! ای ابدان پوسیده! یک نفر از شما زنده شود و با من سخن بگوید. در پاسخ به درخواست این پیامبر عظیم الشان که با نفس عیسوی خود، مرده را زنده می کرد یکی از اموات، لبیک گفت و برخاست و عرض کرد: بله یا روح الله! چه فرمایشی دارید؟ حضرت از چگونگی واقعه مزبور سؤال کردند که وی پاسخ داد: ای روح خدا! ما در شب، آسوده غنوده بودیم ولی صبح خود را در جهنم عالم برزخ یافتیم.

فرمودند: بگو بینم آن جایی که هستید چگونه جایی است؟ عرض کرد: دارای کوههای سرخ شده از آتش است و ما میان این کوه ها زندانی هستیم. سؤال کردند: چراغ از میان این همه جمعیت انبوه، تنها تو برخاستی و به سخن درآمدی؟

عرض کرد: من در میان این جمعیت زندگی می کردم اما کارهای زشت آنها را انجام نمی دادم ولی مرا با ابرو و پلکهای چشم به آن کوه ها آویزان کرده اند اما نمی سوزم و اکنون نمی دانم آیا نجات پیدا می کنم یا این که از این حالت معلق رها شده به آتش می افتم؟

عیسی (ع) فرمودند: برگرد به جای اولت. سپس روی به حواریون کردند و اظهار داشتند: ای اصحاب من! آیا خوردن ملح الجریش و نان جو با خورش نمک درشت و سکونت در مزبله ها و خرابه ها بهتر است یا وقوع در این گرفتاری ها و عذاب های دردناک؟! یعنی بدانید دنیا پرستی و معاصی، سرنوشتی بهتر از این ندارد.

## نفخه صور

یکی دیگر از مراحل قبل از قیام قیامت ، مسئله نفخ صور است .

((ثم نفخ فيه نفخه اخرى فاذا هم قيام ينظرون)) یعنی : سپس یک بار دیگر در صور دمیده شده و در این هنگام آنان به قیامت می نگرند. ((صور)) عبارت از وسیله ای است که سلطان در موقعی که می خواهد با قشون خود حرکت کند از باب اعلام و اخبار ، به صدا در می آورد . نفخ در صور یعنی دمیدن در آن. اسرافیل که از فرشتگان بسیار مقرب و بزرگوار و نیرومند است وظیفه دارد که در موقع مقرر ، در صور بدمد . اما اثر این دمیدن در صور که از مقدمات قیامت می باشد چیست ؟ ((النفخه نفختان : نفخه تطفأ النار و نفخه تشتغل النار))

ما دو نوع دمیدن داریم : نوعی دمیدن است که آتش را خاموش می کند و نفخه ای دیگر هست که آن را شعله ور و روشن می سازد . در مقدمه قیامت نیز این دو نفخه وجود دارد چرا که ما سه گونه بدن داریم : بدن طبیعی ، بدن مثالی ، بدن اخروی . بدن طبیعی و جسمانی با نورانیت و توجه روح ، منور و مشتعل و زنده است و حرف می زند و حرکت و نوسان دارد . بدن مثالی ما که مربوط به عالم برزخ و مثال اکبر است بخاطر تعلق روح به او در عالم برزخ ، زنده می باشد و جان دارد و مشتعل است . بدن دنیایی نسبت به بدن برزخی همانند نسبت بیمار به شخص صحیح المزاج و سالم است .

نفخه اول اسرافیل باعث می شود که هم بدن مادی و عنصری خاموش شود و روح از او مفارقت کند و هم بدن برزخی و قالب مثالی که در زندان عالم برزخ و مثال اکبر بوده و به

آخرت نیامده است ، خاموش گردد . در نفخه دوم ، بدن های آخرتی سر از قبر بیرون می آورند و زنده می شوند . آن فتیله ای که در بدن اخروی هست و مستعد برای روشن شدن می باشد به واسطه تعلق روح به او روشن و مشتعل می گردد. بعد از این که نفخه دوم دمیده شد و بدنهای اخروی زنده شدند عرصه قیامت پر خواهد شد از جمعیت اولین و آخرین (( قیام یمنظرون )) مردم همگی سرپا ایستاده و مبهوت و متحیرند چرا که این مرحله ، اولین بخش این نشئه است لذا هنوز با آن آشنایی ندارند پس مات و متعجب به نظاره مشغول می شوند و پس از اندک مدتی شروع به نطق کردن و حرف زدن می کنند . پاره ای از آنان می گویند : شکر خدا را که ما را از اطوار دنیوی و عوالم برزخ و مثال خلاص کرد و به عالم آخرت و عرصه قیامت آورد ! دلیل این صحبت آن است که انسان موجود در عالم برزخ ، کاملاً ارتباطش را با دنیا قطع نکرده بلکه باز هم به آن نظر دارد چنانچه به خواب اهل دنیا می آید و اگر توسط اهل و اولاد و کسانش برای وی خیرات و مبرات و احسان و دعا کنند اثرش به میت رسیده و از آنها فیض می برد و یا از عقابش کاسته می شود و خلاصه فی الجمله با عالم دنیا مرتبط است . اما بر عکس در عالم آخرت دیگر این ارتباط با جها دنیا و برزخ کاملاً قطع می گردد و اصولاً دیگر دنیایی وجود ندارد که ارتباط با آن برقرار باشد بلکه دنیا و مافیها به کلی ویران و زیر و زبر و با خاک یکسان شده است . این است که می گویند ؟ الحمد لله که ما را از عوالم دنیا و برزخ خلاص کرد و به جهان آخرت آورد و در عالم ابدی و دار بقاء و منزلگاه همیشگی مستقر

فرمود . یعنی شکر خدا که آمده ایم در عرصه حقیقت محض . لذا دیگر به پشت سر نگاه نمی کند .

(( الحمد لله الذی صدق وعده )) سپاس خدای را که ما را در مقابل کفار و منافقین و منکرین روز رستاخیز رو سپید نمود .

اگر روز قیامت نبود در نزد منکرین حشر ، خجالت زده و شرمسار می شدیم . اما خدا را شکر که اعتقاد و ادعای ما تحقق پیدا کرد و جامه عمل پوشید . لذا این حمد خدا ، فوق همه حمدهایی است که تا آن لحظه گفته شده است . اما طایفه دیگری هستند که

بر عکس دسته مزبور ، از هول و هراس قیامت وحشت زده می گویند . (( یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعده الرحمن و صدق المرسلون )) ای وای بر ما ! این جهان

وحشتناک چیست که ما را به آن آورده اند ؟ این جهنم هراسناک چیست ؟ این ملائکه غلاظ و شداد عذاب کیانند ؟ این دفترها و نامه های اعمال چیست ؟ ما چقدر در دنیا

دچار رنج و الم بودیم حالا باید در این مرحله هم دچار محنت باشیم؟! رسول اکرم (ص) نفخه اول را این گونه بیان کرده : (( تمام مردم می میرند )) ((یموت اهل الارض )) یعنی

اهل زمین ، این چندین میلیارد نفوس بشر با یک دمیدن آن فرشته مقرب (( اسرافیل )) فوراً " می میرند و احدی باقی نمی ماند . حضرت امام سجاد \_ علیه آلاف التحیه و الثناء

\_ در کتاب مستطاب صحیفه سجادیه که واقعا " گنجینه حکمت و علم و معرفت بوده و هدیه و تحفه ای بزرگ و بی مانند از طرف آن حضرت برای شیعیانش می باشد ، دعایی

عالیه المضامین دارد که طی آن بر حاملین عرش و ملائکه مقرب الهی دعا و درود و سلام

می فرستد . در یکی از فقرات آن دعای مبارک آمده است . (( و اسرافیل صاحب الصور اشخاص الذی ينتظر منك الاذن و حلول الامر فینبه بالنفخ صرعی رهائن القبور ))

از این عبارت دعا استفاده می شود که این فرشته همیشه سرپا ایستاده و صور را در دست گرفته و گوش به زنگ است که چه وقت امر خدای متعال صادر می شود تا همان دم در صور بدمد و امر پروردگارش را فوراً اجرا کند .

در اثر دمیدن صور ، همه می میرند و احدی باقی نمی ماند مگر (( عزرائیل )) ملک الموت ، (( جبرئیل )) ، (( میکائیل )) ، (( اسرافیل )) و حاملین عرش . عزرائیل این فرشته مقتدر پروردگار ، که در آن واحد پس از دمیده شدن در صور ، چندین میلیارد نفوس بشر را قبض روح کرده پس از دمیده شدن در صور و انجام مأموریت محوله در پیشگاه الهی به حالت انتظار قرار می گیرد . در این هنگام ، فرمان الهی خطاب به وی شرف صدور یافته و سؤال می شود که ای عزرائیل ! اکنون چه کسی باقی مانده است ؟ آیا کسی زنده است یا خیر ؟ عرض می کند تنها من باقی مانده ام و اسرافیل ، میکائیل ، جبرئیل و حاملین عرش . خطاب می رسد که باید جبرئیل و اسرافیل و میکائیل هم بمیرند ! ملائکه خیلی تعجب می کنند ! این دو نفر (جبرئیل و میکائیل ) رسول فرامین وحی تو می باشند . جبرئیل ، کارش رساندن وحی پروردگار است . از روزی که دفتر وحی الهی گشوده شد کار این فرشته ، رساندن وحی از دربار ربوبی به انبیا و مرسلین بوده است و به یک معنی ، معلم بشری ، جبرئیل می باشد . از طرف دیگر ، میکائیل ، آن همه زحمت کشیده و عدد گندم ها را معلوم کرده است ، وسیله ارزاق انسان ها و

حيوانات و تمام پرنندگان و موجودات بری و بحری بوده ، پيمانه همه را سنجيده است .  
آيا اينها هم بايد بميرند ؟

خطاب می رسد : آری این ها هم بايد بميرند زيرا من از روز ازل اين گونه حکم کرده  
ام که هر ذی روحی بايد بميرد و مزه مرگ را بچشد تا قهاريت ، وحدانيت و فردانيت من  
تجلی يابد و همه موجودات بدانند يکتايی ، وحدانيت و فردانيت تنها در شأن من است و  
لاغير و کسی در مقابل قهاريت من قابل عرض اندام و اظهار وجود در عرصه هستی نيست  
. ((کل نفس ذائقه الموت ))

جایی که حبيب الهی ، حضرت رسول اکرم (ص) با آن بزرگی و عظمت و اشرف  
مخلوقات بودن بايد بميرد ديگر محالی برای بقای جبرئيل و ميکائيل و عزرائيل و ديگران  
که خادم اويند نخواهد بود. پس از مرگ همه فرشتگان ، خطاب از دربار رب الرباب به  
عزرائيل می رسد که چه کسی باقی مانده است ؟  
عرض می کند : خدايا ! تنها حاملين عرش باقی مانده اند .  
می فرمايد که به آنها نيز بگو بميرند ! عزرائيل هم امثال کرده و به آنها خطاب می  
کند که امرو اراده الهی اين است که شما هم بميريد .



## نکته

مخفی نماند که مردن ملائکه غیر از مرگ آدمیان است . مردن ملک مثل بی هوش شدن است . همان گونه که انسان گاهی از ضعف و ناتوانی و مرض به حال غش و بی هوشی می افتد و روح ، دیگر به دنیا توجه چندانی ندارد مردن فرشته هم همین طور است و گویی بی هوش می شود و می میرد . مضمون دعای حضرت سجاد (ع) به طوری که در صحیفه ذکر شده این است که بعد از این واقعه ، ملک الموت ، بی نهایت ملول و محزون و گرفته و افسرده خاطر می شود و به درگاه ربوبی عرض ناتوانی می نماید . پروردگار از او سؤال می کند که تو این همه نفوس اولین و آخرین ( از پیر و جوان و بزرگ و کوچک ) را قبض روح کردی هیچگاه ملول و محزون نشدی پس چرا در مرگ این فرشته ها ماتم گرفته ای و این گونه محزون و غصه دار شده ای ؟ بدیهی است که این ملائکه ، مصاحبین عزرائیل بوده اند و ضمناً " خیلی مقرب و بزرگوار هم هستند و با آنان هم صنف می باشد لذا مردن آنها خیلی برای عزرائیل ، سنگین و ملال آور و طاقت فرساست . بعد خطاب می رسد که اکنون چه کسی باقی مانده است ؟ عزرائیل عرض می کند : خدایا ! تنها من مانده ام ! اکنون ، قبض روح عزرائیل با پروردگار است . به قدری این ملک ، قوی و نیرومند و دارای خلقتی عجیب است که قبض روح او تنها از خود پروردگار ، ساخته است لذا حضرت عزرائیل هم که میلیاردها نفوس بشری را قبض روح کرده و میرانده است حالا خودش به امر خدا قبض روح می شود و جان به جان آفرین تسلیم می کند. ((کل شیء هالک الا وجهه)) ((کل من علیها فان و یبقی وجه ربک

ذوالجلال و الاکرام)) در روایت دیگر آمده است که پروردگار، اسرافیل را در آخر کار، دوباره زنده می کند تا نفخه دوم و سوم هم دمیده شود و این واقعه نفخ صور از آیات قرآنی است. دیباچه دیگر قیامت، نشر صحف و کتب و نامه اعمال است.

((واذا الصحف نشرت)) روز رستاخیز وقتی است که کتابهای اعمال پراکنده گشوده و

منتشر می گردد.

پس از بلوغ شرعی، هر عملی که انجام داده و هر نیتی که کرده ایم تماماً" در دفتر اعمال مان ثبت و ضبط شده اند. اولین دفتر، روح خود انسان و صفحه و لوح نفس ناطقه است که کارها در او نقش و ثبت شده است.

دفتر دوم، علم بی منتهای الهی است که خطورات قلبی آدمیان را هم می داند.

دفتر سوم، دفاتریست که ملائکه مکلف به ضبط اعمال یعنی (( رقیب )) و (( عتید )) در تمامی شبانه روز دنیا کارها و رفتارهای انسان اعم از خوب و بد را در آن ثبت و درج می نمایند و این فرشته مقرب، ذره ای در این کار، فروگذاری نمی کند. ((ما یلفظ من قول الا لیدیه رقیب عتید))

دفتر گناهان، جداگانه و دفتر حسنات و کارهای نیک نیز علی حده است. انسانی که

تقریباً هفتاد سال عمر کرده اگر حداقل روزی ده گناه مرتکب شده باشد به هنگام

محاسبه، میزان آن سر به فلک می زند ولی در قیامت به یک باره این نامه اعمال را به

دست آدمی می دهند و او گناهان هفتاد ساله عمرش را یک مرتبه مشاهده می کند لذا

از وحشت و اضطراب و عذاب، گویی که قالب تهی خواهد کرد اما چون در جهان آخرت،

دیگر مردن معنایی ندارد نمی تواند بمیرد و گرنه از غصه بی جان می شد. اگر در دنیا

آدم مومن و متدین ، مرتکب معصیتی ولو اندک شود غصه دار و افسرده می گردد و هر وقت آن گناه به یادش می آید بر خود می لرزد و حالش دگرگون می شود تا چه رسد به این که عمل هفتاد ساله او را یک باره در جلو چشمانش قرار می دهند و همه را دقیقاً مشاهده می کند . سپس از وحشت و شرمساری و اندوه آرزو می کند که زمین قیامت فوراً دهان باز کرده و او را بلعد چرا که در جهان قیامت ، دیگر شبانه روز و ساعات دنیایی مفهومی ندارد و امور آن همگی آنی است و انسان با یک توجه ، به تمام اعمال خود که آشکار و منتشر شده است آگاه می شود . این دفتر که اکنون ما از آن بی خبریم و از ما مستور و پنهان می باشد آن روز یک مرتبه باز شده و مرتکب را آناً از گناهان خود آگاه می سازد .

آه که چه عقبات دشواری در پیش داریم :

(( ووضع الكتاب فتری المجرمین مشفقین مما فیہ و یقولون یا ویلتنا ما لهذا الكتاب لا

یغادر صغیره و لا کبیره الا احصاها و وجدوا ما عملوا حاضراً و لا یظلم ربک احدا ))

به خدا سوگند این آیه مبارکه ، پشت ها را می لرزاند و از ترس ، موی بر اندام آدمی

راست می شود ! می فرماید : ای حبیب ما ! وقتی که کتاب ها و نامه اعمال انسان جلو

دیدگانش گذارده شد می بینی گناهکاران و جنایتکاران را که از آنچه در آن نامه مندرج

است ترسان و لرزانند و می گویند ای وای بر ما ! این چه کتابی است که هیچ گناه صغیره

و کبیره ای را فروگذار نکرده و همه را یکایک نوشته و ضبط کرده است . هر چه را که

عمل نموده اند حاضر می یابند و مشاهده می کنند و پرودرگار تو به هیچ کس ظلم و

ستم نمی کند . حال ما این بار سنگین را چگونه به منزل خواهیم رسانید ؟ اگر پروردگار ، مرگ را در جهان آخرت قرار می داد بسیار خوب بود چرا که شخص گناهکار می مرد و رها می شد ولی متاسفانه دیگر مردن و فنايي در کار نیست و مرگ در آن نشئه تحقق ندارد .

توجه :

در حدیث است که : (( اذا دخل اهل النار النار و اهل الجنة الجنة و جعل عاليها سافلها و سافلها عاليها ... )) وقتی که بهشتی ها به بهشت وارد شدند و دوزخیان به جهنم رفتند و هر کسی در منزلگاه سزاوار خود جای گرفت جهنم یک حرکتی شدید می کند که در اثر آن ، پایین را به بالایی آورد و بالا را به پایین میبرد درست مثل دیگی جوشان و خروشان زیر رو می کند . دیگ وقتی به جوش و خروش در می آید زیر آن به بالا آمده و بالایی ها به پایین می رود . جهنمی ها هم همین گونه اند . آن که در بالای دوزخ است به زیر می رود و آن که در زیر است بالا می آید و خلاصه قاطی هم می شوند و این از شدت خروش عذاب جهنم است . در این هنگام از درگاه ربوبی \_ جل جلاله \_ امر صادر می شود که مرگ را به صورت گوسفندی حاضر کنید . عوامل الهی گوسفندی را که دو رنگ یعنی سیاه و سفید است به عرضه محشر حاضر می کنند چرا که آدمی در عمر مقرر خود با شب و روز آشناست و تمام آن را در این سیاهی ها و سفیدی ها گذرانده است لذا مرگ را نیز به همین صورت می آورند . خطاب می رسد که به یحییای پیامبر بگویید بیاید و مرگ را از بین ببرد . جالب است که بدانید چون (( یحیی )) از ماده (( حیات )) مشتق

است او باید به چنین کاری دست یازد . یک کارد تیزی به دست آن پیامبر داده می شود و وی این گوسفند را بین بهشت و جهنم ذبح می کند لذا مرگ برای همیشه از بین می رود . سپس از طرف رب الارباب به انسان ها خطاب می رسد که ای اهل بهشت ! در بهشت برین، جاودانه و همیشه خواهید بود و مطمئن باشید که دیگر مرگ و فنایی در بین نیست و از این منزلگاه ابدی هیچگاه بیرون نخواهید رفت و همیشه از لذتهای بهشتی متنعم می باشید .

اما ای جهنمی ها ! مطمئن باشید که دیگر مرگ و فنایی در کار نیست و از این عذاب و آتش سوزان دوزخ رهایی نخواهید یافت .

### وای بر حال جهنمی ها !

پس دیگر مرگ و مردن در کار نیست بلکه از این بعد ، حیات دائمی و زندگی سرمدی در پیش خواهد بود . یک علت این امر آن است که مرگ عبارت از این است که انسان از عالم پایین به جهان بالا و از نشئه ای دیگر به حالتی دیگر ( آخرت ) انتقال پیدا می کند . ولی بعد از آخرت و قیامت دیگر مرحله ای وجود ندارد تا انسان بمیرد و به آنجا منتقل شود . حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند : ((خلقتم للبقاء لا للفناء تنتقلون بل من دار الی دار))

ای مردم ! شما برای زندگی ابدی و جاودانی آفریده شده اید نه برای فانی شدن بلکه از خانه ای به خانه دیگر منتقل می شوید ( یعنی از دار دنیا به دار بقاء نقل مکان می کنید ) آری انسان ، مسافر است و از برای او منزلی آماده شده است :

ابتدا در رحم مادر است . بعد به دنیا می آید و دوران کودکی را می گذراند . از کودکی گذشته و به جوانی می رسد و سپس به کهنلت و پیری قدم می گذارد و بعد از این ناتوانی ، می میرد و از عالم دنیا به عالم برزخ متحول می شود و پس از آن هم به جهان آخرت و قیامت وارد می شود . اما بعد از قیامت ، دیگر نشئه ای نیست تا بدان راه یابد . پس در آخرت دیگر مرگ و فنایی معقول نیست چون اگر انسان بمیرد و از لباس قبلی بیرون رود دیگر کدام لباس را می خواهد بپوشد ؟ مرحله و وضعیت دیگری وجود ندارد تا آن را دریابد ! این است سر علمی این که چرا در جهان آخرت و عالم ماوراء الطبیعه ، مرگی وجود ندارد .

### موقف میزان سنجش اعمال

یکی از موقف های سخت و هولناک روز قیامت ، موضع میزان و سنجیدن اعمال بندگان است .

خدای تعالی در آیه ۸ سوره مبارکه اعراف می فرماید : (( والوزن یومئذ الحق فمّن

ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون ))

یعنی : و در آن روز ، وزن حقیقت دارد . آنگاه کسانی که کفه اعمالشان سبک باشد آنان رستگارانند . و در سوره شریفه قارعه که با آیه (( القارعه ، مالمقارعه )) شروع می شود می فرماید : (( القارعه ما القارعه ، و ما ادریک ما القارعه ، یوم یكون لناس كالفراش المبثوث )) .

قارعه یعنی قیامت که باعث فزع و ترس دلها می شود لذا معنی آیه این است : قیامت و چیست قیامت ؟ روزی که مردم مانند پروانه های پراکنده باشند .

خواننده عزیز بدان که برای سنگین کردن میزان اعمال شاید چون عملی مثل صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد (ص) و مثل حسن خلق موثر نباشد و ما در این بحث با ذکر چند خبر در فضیلت صلوات و سه روایت و حکایت در مورد حسن خلق ، این دفتر را زینت می دهیم :

۱- مرحوم شیخ کلینی \_ رحمه الله علیه \_ با سند معتبر روایت کرده که حضرت صادقین \_ علیهما السلام \_ فرمودند : در میزان ، چیزی سنگین تر از صلوات بر محمد آل او قرار داده نمی شود و همانا اگر اعمال شخص در میزان گذارده شود پس میزانش سبک باشد ولی چون صلوات را بیرون آورند و در کفه میزان قرار دهند پس میزانش سنگین گردد .

۲- از حضرت رسول خاتم (ص) مروی است که فرمودند من روز رستاخیز در کنار میزانم . پس هر کس که گناهایش بسیار باشد به طوری که کفه سیئاتش را سنگین کند من صلواتی را که او برایم فرستاده بیاورم تا سنگین کنم کفه حسناتش را .

۳- شیخ صدوق \_ رحمه الله \_ از حضرت رضا \_ علیه الاف التحیه و النساء \_ روایت کرده که فرموده : هر کس قدرت و توانایی نداشته باشد بر چیزی که گناهش را بر طرف کند پس بسیار صلوات بر محمد و آل او بفرستد که این باعث خرابی و ویرانی آن گناهان می شود .

۴- در دعوات راوندی نقل است که حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند : هر کس هر روز سه مرتبه و هر شب سه مرتبه از روی محبت و شوق بر من صلوات فرستد حق است بر پروردگار متعال \_ جلت عظمته \_ که گناهان آن شب و روز وی را بیامرزد .

۵- نیز از آن حضرت مروی است که فرمودند شبی در خواب ، عمویم حمزه بن عبدالمطلب و پسر عمویم جعفر بن الی طالب \_ سلام الله علیهم \_ را دیدم در حالی که پیش آنها طبقی از سدر بود . پس ساعتی از آن میل کردند و سپس آن سدر مبدل به انگور گردید . پس یک ساعتی هم از آن خوردند و آن انگور ، رطب شد . یک ساعتی هم از آن رطب میل کردند . من نزدیک ایشان رفتم و گفتم پدرم فدای شما باد ! چه عملی کرده اید که از همه اعمال ، افضل و برتر بوده است ؟ گفتند : پدران و ماردان ما فدای تو باد ! افضل اعمال یعنی صلوات بر شما و سقاییت حاج و محبت و دوستی امیر المومنین علی (ع) را انجام داده ایم .

۶- از آن حضرت روایت شده که هر کس در مکتوبی صلوات بر من فرستد تا زمانی که نام من در آن کتاب است پیوسته فرشتگان برای او استغفار می کنند .



ای رسول خدا! ما نیز می گوییم: اللهم صل علی سیدنا محمد و آله ما اختلف الملوان و تعاقب العصران و کرا جدیدان و استقبال الفرقدان و بلغ روحه و ارواح اهل بیه منه التحیه و السلام.

یعنی بار خدایا بر آقای ما محمد و آله به مقدار تفاوت رنگ ها و گذشتن عصرها و زمان ها و خلق شدن جدیدها، شماره های دیده شدن غروب و طلوع ستارگان درود فرست و از طرف ما درود و سلام بر روح او و اهل بیتش برسان. اکنون برای تیمم و تبرک، ذکر مبارک ذیل را نقل می کنیم که مواظبت بر خواندن آن بسیار فایده دارد:

((اللهم صل علی فاطمه و ابیها و بنیها بعدد ما احاطه به علمک و احصی به کتابک))  
یکی دیگر از زیارات معتبر که قید شده هر کس به این زیارت، زهرای مخدره مظلومه را زیارت کند و از حق تعالی طلب عفو و آمرزش کند پروردگار گناهانش را ببخشد و او را داخل بهشت فرماید این است: ((السلام علیک یا سیده نساء العالمین. السلام علیک یا والده الحجج علی الناس اجمعین. السلام علیک ایتها المظلومه الممنوعه حقها. اللهم صل علی ام نبیک و ابنه نبیک و زوجه وصی نبیک صلواہ تزلفها فوق زلفی تبارک المکرمین من اهل السموات و اهل الارضین.))

۷- مرحوم شیخ کلینی \_ رضوان الله علیه \_ از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمودند:

هر گاه ذکر پیامبر \_ صلوات الله علیه \_ شود پس بر آن حضرت و آله بسیار صلوات فرستید. پس بدرستی که هر کس یک مرتبه صلوات بر پیامبر و آل او فرستد حق تعالی

بر او هزار صلوات در هزار صف از ملائکه بفرستد و چیزی باقی نماند از مخلوقات الهی مگر آن که به جهت صلوات ، خدای علی اعلی و ملائکه برای آن بنده ، صلوات فرستند . پس کسی که از این کار ، معرض باشد مانند مردم مغرور جاهلیت است که بی زار از خدا و رسول و اهل بیت او بودند .

شیخ صدوق \_ رحمه الله \_ در معانی الخیار از حضرت صادق (ع) روایت کرده که آن امام همام در تفسیر آیه شریفه (( ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و آله تسلیما )) فرمودند : صلوات از جانب خدای تعالی رحمت است و از ملائکه تزکیه می باشد و از مردم ، دعاست . و نیز در همان کتاب آمده است که راوی سؤال کرد ما چگونه بر محمد و آل او صلوات فرستیم ؟ امام فرمودند: بگویید : (( صلوات الله و صلوات ملائکته و انبیائه و رسله و جمیع خلقه علی محمد و آل محمد . و السلام علیه و علیهم و رحمه الله و برکاته )) و بعد حضرت فرمودند : ثواب آن پاک شدن از گناهان مثل روزی است که از مادر متولد شده است .

۸- مرحوم شیخ ابوالفتوح رازی \_ قدس سره \_ از حضرت رسول (ص) روایت کرده که فرمودند : در شب معراج چون به آسمان رسیدم ملکی را مشاهده کردم که هزار دست داشت و در هر دستی هزار انگشت . و با آن انگشتان ، مشغول به حساب و شماره کردن بود . از جبرئیل سؤال کردم که این فرشته کیست و چه چیزی را حساب می کند ؟ گفت : این فرشته موکل قطرات باران است و محاسبه می کند که چند قطره باران از آسمان به زمین نازل شده است . پس به آن فرشته گفتم : آیا می دانی از زمانی که

پروردگار ، دنیا را خلق کرده چند قطره باران به زمین فرود آمده است ؟ پاسخ داد : ای رسول خدا ! قسم به آن پروردگاری که تو را حقا به رسالت جهت هدایت مردم انتخاب کرده نه تنها می دانم چند قطره باران بر زمین باریده بلکه به دقت می دانم که چند قطره در دریا ، چند قطره در بیابان ، چه مقدار در معموره ها ، چه اندازه در بستان ها و باغ ها و چه میزان در شوره زارها و قبرستانها باریده است . حضرت می فرماید : من از این مقدار حفظ و دقت امر او در محاسبه و شگفت زده شدم که آن فرشته عرض کرد ای رسول خدا ! با این همه قدرت حفظ و محاسبه و این همه دست ها و انگشتان که دارم به حساب کردن یک چیز قادر نیستم . پرسیدم : آن حساب کدام است ؟ پاسخ داد : قومی از امت شما که در محلی گرد می آیند و نام شما نزد آنها برده می شود پس همه با هم صلوات می فرستند ولی من با این همه توانایی که دارم قدرت آن را ندارم که ثواب این صلوات را شماره کنم !

۹- مرحوم شیخ کلینی \_ رحمه الله \_ نقل می کند که هر کس در عصر روز جمعه ، هفت بار بگوید : اللهم صل علی محمد و آل محمد الوصیاء المرضیین بافضل صلواتک و بارک علیهم بافضل برکاتک والسلام علیه و علیهم و علی ارواحهم و اجسادهم و رحمه الله و برکاته . خدای تعالی به عدد هر یک از بندگان بر او حسنه ای عطا کند و اعمال آن روزش مقبول گردد و در روز قیامت در حالی که بین دیدگانش نور درخشنده ای باشد محشور شود.

۱۰- روایت شده هر کس پس از نماز صبح و عصر بگوید : (( اللهم صل علی محمد و ال محمد و عجل فرجه )) نمیرد تا امام قائم حضرت ولی عصر \_ عجل الله تعالی فرجه \_ را درک نماید .

تذکره نوریه

شاید سؤال شود که چرا درود و صلوات بر آن وجود گرامی منشأ این همه ثواب و خیر است ؟ در پاسخ این پرسش نیکو جا دارد شمه ای از حالات نیکوی آن خیر البشر را ذیلاً " بازگو نماییم . یکی از صفات برجسته رسول بزرگوار ما \_ صلوات الله و سلامه علیه \_ حسن خلق و خوشی رفتار است و مسلماً" این ویژگی نیک یکی از عوامل علو مقام آن حضرت می باشد .

از انس بن مالک روایت است که می گوید :

روزی در خدمت رسول الله (ص) بودم و بر تن آن جناب ، بردی قرار داشت که حاشیه و کنار آن ضخیم بود . ناگاه عربی بیابان گرد وارد شد و ردای حضرت را گرفت و کشید به طوری که حاشیه ردا ، در بن گردن رسول خدا اثر کرد و خط انداخت . سپس رو به پیامبر (ص) کرد و گفت : ای محمد ! از مالی که نزد توست بر این دو شتر من بار کن زیرا که آن مال خداست نه مال تو و نه مال پدرت و من نیز بنده خدایم . حضرت در پاسخ وی سکوت اختیار کرد و آن گاه فرمودند : مال از آن خداست و من هم بنده خدایم . و ادامه دادند ای اعرابی ایا برای این کار ، قصاصت کنم ؟ عرض کرد : نه ! فرمود چرا ؟

عرض کرد : زیرا که شیوه پسندیده و خلق کریم شما آن است که بدی را با بدی مکافات نمی کنی ! حضرت تبسمی کردند و امر فرمودند به یکی از شترانش جو و به شتر دیگرش ، خرما بار کردند و به او مرحمت فرمودند .

روایت دیگر به نقل از عصام بن مصطلق شامی است که می گوید وقتی به مدینه معظمه وارد شدم حضرت امام حسین (ع) را مشاهده کردم . منظر نیکو و روش پاکیزه آن حضرت مرا به تعجب آورد . پس حسد وادارم کرد تا آن بغض و عداوتی را که در سینه از پدر بزرگوارش داشتم ابراز کنم . لذا جلو رفتم و گفتم تو پسر ابوترابی؟! (اهل شام حضرت امیرالمومنین (ع) را با لقب ابو تراب یاد می کردند و گمان می کردند که با این کنیه ، حضرت را به نقص و کاستی نسبت می دهند و حال آن که هر گاه به آن امام همام ، ابو تراب می گفتند از بس که از این نسبت مسرور می شد مثل گل محمدی شکفته می گشت و گویا حله ای به آن حضرت پوشانده می شد ) امام حسین (ع) فرمودند : بلی ! عصام می گوید : (( فبالغت فی شتمه و شتم ابیه )) یعنی هر چه توانستم از دشنام و ناسزا به آن حضرت و پدر بزرگوارش نثار کردم ! راوی می گوید : (( فنظره الی نظره عاطف و رئوف))

آن بزرگوار از روی عطوفت و مهربانی نظری بر من انداخت و فرمود : اعوذ بالله من الشیطان الرجیم . بسم الله الرحمن الرحیم . (( خذ العفو و امر بالمعروف و اعرض عن الجاهلین ... الی قوله تعالی )) (ثم لا یقصرون ))

جالب است بدانید این آیات شریفه به مکارم اخلاقی اشاره دارد که حق تعالی پیامبرش را به آن خطاب و مودب فرموده از جمله آنکه دستور می دهد با مردم جاهل با حسن خلق و محبت و مودت رفتار نما و اگر جسارتی کردند آنها را عفو کن و از تقصیر آنها در گذر . بعد امام حسین (ع) به عصام فرمود : ( خض علیک استغفرالله لی و لک ) یعنی آسان و سهل کن کار را بر خود ( از اسب غرور و نخوت پیاده شو تا با همراه هم برویم ) و از خدا برای من و خودت صلب آمرزش نما که اگر توازا ما یاری طلبی همانا یاری ات می کنیم و اگر چیزی بخواهی بر تو عطا خواهیم کرد و اگر طلب ارشاد کنی راهنمایی و ارشادات می نماییم . عصام می افزاد : من از آن جسارتی که به امام کردم پشیمان و خجل گشتم ولی آن (ع) بفرست حال شرمساری مرا دریافت و فرمود : (( لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین )) که البته این ایه شریفه دلالت دارد بر کلام حضرت یوسف \_ (س) \_ به برادران خود در مقام عفو و اغماض از تقصیرات و بدی هایی که در حق وی نموده بودند . یعنی امروز عقاب و سرزنشی بر شما نیست و خدایتان بیامرزد که اوست مهربان ترین مهربانان . و بعد امام حسین (ع) فرمودند : ایا از اهل شامی ؟ عرض کردم : بلی ! فرمود ((شنشه اعرفها من اخزم )) و این ضرب المثلی است که حضرت به آن استناد جست و حاصلش این است که این ناسزا و دشنام گفتن به ما بر عادت و خوی اهل شام است که معاویه به آنها یاد داده است . سپس امام (ع) فرمود : حیانا الله و ایاک . هر حاجتی که داری با انبساط و گشاده رویی با من در میان گذار و آن را از من بخواه که خواهی یافت بر من گمان نیکو و خوب .

عصام می گوید : چون این گونه اخلاق حسنه و ملکات فاضله را که در مقابل آن همه جسارتها و ناسزاها از من سر زد از آن جناب مشاهده کردم چنان از شرمساری و خجالت ، دنیا بر من تنگ و تاریک شد که می خواستم زمین شکافته شود و مرا به کام خود فرو برد و بمیرم . ناچار آهسته آهسته در حالی که به مردم پناه می بردم از خدمت حضرت (ع) بیرون آمدم به گونه ای که حضرت مرا نبیند و بعد از آن مجلس ، دیگر کسی محبوب تر از آن حضرت و پدر بزرگوارش در نزد من نبود . صاحب کشف در ذیل آیه شریفه (( لا تثریب علیکم الیوم )) که فوقاً ذکر شد و حضرت سید الشهداء (ع) به آن استناد جست روایتی از حسن خلق یوسف صدیق نقل کرده که ذکرش در این جا مناسب است : برادران یوسف پس از آن که حضرت یوسف (س) را شناختند به وی پیغام دادند که چون تو ما را به شام بر سر سفره ات می خوانی ما بخاطر آن تقصیراتی که از ما بر علیه تو سر زده شرمگین شده و حیا می کنیم ! یوسف (س) فرمود : چرا شرمگین می شوید در حالی که شما سبب عزت و شرف و آبروی منید زیرا اگر چه من بر اهالی مصر سلطنت و فرمان روایی دارم ولی آنها به همان چشم اول به من نگاه می کنند و می گویند (( سبحان من بلغ عبدا " بیع بعشرین در همأ مبلغ )) .

یعنی منزله است خدایی که بنده ای را که به بیست و پنج درهم خریده شده به این مرتبه از رفعت و عظمت رسانید و عزیز مصرش کرد . ولی اکنون من بخاطر شما شرف و شخصیت . و موقعیت پیدا کردم و در چشمها بزرگ گشتم زیرا مردم دانستند که شما برادران منید و من غلام و بنده نبوده ام بلکه نواده حضرت ابراهیم خلیل (س) هستم . لذا

از این به بعد مرا بزرگ و بزرگ زاده می دانند . با این بیان شیوا و زیبا ، برادران خود را استمالت کرده و ساکتشان نمود تا دیگر خجالت نکشند. همچنین روایت شده چون حضرت یعقوب نبی و یوسف صدیق (س) به یکدیگر رسیدند ، حضرت یعقوب پرسید ای فرزند عزیزم ! بیان کن که چه بر سرت آمد و برادرانت با تو چه کردند ؟ یوسف پاسخ داد : پدر از من می پرس که برادرانم با من چه کردند بلکه سؤال کن که حق تعالی با من چه کرد !

### موقف حساب

از توقف گاههای خطیر روز رستاخیز ، موقف حساب است . خدای بزرگ در آیه اول سوره انبیاء می فرماید (( اقترب للناس حسابهم و هم فی غفله معرضون )) یعنی : برای مردم حسابشان نزدیک شده و آنان در بی خبری رویگردانند . و در آیه ۸ سوره طلاق می فرماید : (( و کاین من قریه عتت عن امر بها و رسله فحاسبنا ها حساباً شديدا )) یعنی : و چه بسیار شهرها که از فرمان پروردگار خود و پیامبران سرپیچیدند و از آنها حسابی سخت کشیدیم ...

۱- شیخ صدوق \_ قدس سره \_ از طریق اهل بیت (ع) از رسول اکرم (ص) روایت کرده که فرمودند : در روز قیامت نمی گذارند بنده قدم از قدم بردارد مگر این که چهار چیز را از وی سؤال کنند .



از عمر او که در چه چیز فانی و تمامش کرده ، از جوانی او که در چه راه تباه و گذرانده ، از مالش که از چه راهی به دست آورده و در چه راهی خرج و صرف نموده است و نیز از محبت ما آل البیت .

۲- شیخ طوسی \_ قدس الله سره \_ از امام باقر (ع) روایت کرده که فرمودند : اولین چیزی را که از بنده حساب می کشند ، نماز است (( ان قبلت قبلت ماسواها و ان ردت ردت ما سواها )) پس اگر نماز قبول شود اعمالی جز نماز هم پذیرفته می شود و اگر نماز رد شد سایر کارهای شخص نیز مردود خواهد شد .

۳- شیخ صدوق \_ رحمه الله \_ روایت کرده که در روز قیامت ، داین و قرض دهنده از مدیون و قرض گیرنده شکایت می کند به جهت عدم ادای دین خویش . اگر قرض گیرنده ، حسنات داشته باشد آن را از او گرفته و به داین می دهند و اگر حسنه ای نداشته باشد از گناهان داین برگردن مدیون می گذارند .

۴- مرحوم شیخ کلینی \_ رضوان الله علیه \_ از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمودند : در روز قیامت از برای مشرکین و کفار ، ترازو نصب نشده و دیوان ها گشوده نمی شود بلکه آنان را دسته دسته و بدون حساب ، به جهنم می برند و نصب میزان و نشر دیوان فقط برای مسلمانان می باشد .

۵- مرحوم صدوق ( ره ) از حضرت امام صادق (ع) روایت کرده که فرمودند : چون روز قیامت بر پا شود دو بنده مومن را به پای حساب ببرند و آن ها هر دو اهل بهشتند . یکی فقیر و بی چیز در دنیا و دیگر غنی و ثروتمند در دنیا . اما فقیر دنیای عرض می کند : بار

الها چرا مرا در موقف حساب نگاه می داری؟ به عزت و جلالت قسم که خودت می دانی که به من هیچ گونه ولایت و حکومتی نداده بودی تا بدان خاطر، عدالت کنم یا جور نمایم و نیز مال زیادی عطا نکرده بودی که حق تو بر آن واجب شده باشد و من آن را مضایقه کرده باشم و روزی ام را به قدر کفاف و به مقداری که می دانستی برایم لازم است مرحمت می نمودی. پس خدای جلیل می فرماید: راست می گوید بنده مومن من! بگذارید تا وی داخل بهشت شود.

ولی آن فرد غنی می ماند تا آن قدر، عرق از بدن او جاری شود که اگر چهل شتر بیاشامند سیراب شوند و کفایتشان کند. پس از آن، فرد غنی نیز داخل بهشت می شود. در آن هنگام فرد فقیر می پرسد که چه چیز باعث شد تا آن قدر در موقف بمانی؟ نمی گوید: طول حساب! یعنی پیوسته چیزی پس از چیزی ظاهر می شد و خدای تعالی می بخشید تا آن که مرا در رحمت خود فرو گرفت و به توبه کاران ملحق کرد. اما تو کیستی؟ فقیر می گوید: من آن فقیرم که در محشر با تو بودم! غنی می گوید: نعمت های بهشتی به اندازه ای قیافه ات را تغییر داده که ترانشناختم!

۶- شیخ طوسی \_ اعلی الله مقامه \_ از آن حضرت روایت کرده که چون روز قیامت بر پا شود، حق تعالی ما را موکل گرداند بر رسیدگی به حساب شیعیانمان. پس آنچه از حقوق خدا بر گردنشان است از خدا درخواست می کنیم که بر ما ببخشد و آنچه از حق ما بر گردن آنهاست خودمان می بخشیم. پس آن حضرت این آیه مبارکه را تلاوت فرمودند: (( ان الینا ایابهم هم ان علینا حسابهم ))

۷- مرحوم شیخ کلینی \_ قدس سره \_ از حضرت باقر العلوم (ع) روایت کرده که فرمودند : همانا حق تعالی در روز قیامت در حساب بندگان به همان اندازه ای دقت می کند که در دنیا به آنها عقل داده است .

### حکایت

از نوشته های مرحوم شیخ شهید \_ رحمت خدا بر او باد \_ نقل شده است که شخصی به نام احمد بن ابی الحواری می گوید : آرزو کردم استاد خودم ابوسلیمان دارابی را در خواب ببینم . تا این که پس از یک سال او را در رویا مشاهده کردم . به او گفتم : ای استاد من ! حق تعالی با تو چه کرد ؟ پاسخ داد : ای احمد ! زمانی از باب صغیر می آمدم که دیدم بار شتری از درمند ( گیاهیست که به عربی آن را شیخ می گویند ) بر روی شتر در حال گذر است . پس یک چوب خلال از آن گرفتم و نمی دانم با آن خلال کردم یا نه و دورش انداختم . حالیه مدت یک سال است که مرا برای محاسبه آن نگاه داشته اند . در آیه شریفه ۱۶ سوره لقمان می فرماید : (( یا بنی انہا ان تک مثقال حبه من خردل فتکن فی صخره او فی السموات او فی الرض یأت بها اللہ ))

مفسرین در تفسیر آن گفته اند : یعنی ای پسرک من ! بدرستی که اگر خصلتی اعم از بد یا نیکو در کوچکی هم وزن خردلی بوده و در جوف سنگ بزرگ یا در آسمان ها یا در زمین باشد پروردگار آن را در موقف حساب آورده و محاسبه می کند .

حضرت مولا امیرالمومنین علی (ع) در یکی از خطبه های مبارک خود می فرماید :

((الیست النفوس عن مثقال حبه من خردل مستوله ))

یعنی آیا چنین نیست که از نفوس بشر هم وزن یک دانه خردل نیز سؤال خواهد شد ! آن حضرت در نامه ای که به محمد بن ابی بکر فرماندار مصر مرقوم فرموده ، آورده است : ((واعلموا عبادالله ان الله عزوجل سالمکم عن الصغیر من عملکم و الکبیر )) ای بندگان خدا بدانید که حق تعالی \_ عزوجل \_ از هر گونه عمل کوچک و بزرگتان سؤال خواهد کرد . نیز در مکتوبی که به ابن عباس \_ رحمه الله \_ نگاشته ، فرموده : (( اما تخاف نقاش الحساب )) آیا از مناقشه در حساب نمی ترسی ؟ اصل کلمه (( مناقشه )) از (( نقش الشوکه )) است . یعنی بیرون آوردن خار بدین صورت که همچنان که در بیرون آوردن خار از بدن ، کمال دقت و کاوش در باریک بینی را به عمل می آورند و به قول معروف ، موی را از ماست می کشند .

بعضی از محققین گفته اند که از خطر میزان نجات نمی یابد مگر کسی که در دنیا نفس خود را محاسبه نماید و با میزان دین ، اعمال و اقوال و خطرات و لحظه های خود را بسنجد ، همچنان که در خبر معصومین (ع) آمده است : (( حاسبوا قبل ان تحاسبوا ))

#### موقف نامه های عمل

دیگر از توقف گاه های سخت رستاخیز ، موقفی است که نامه های اعمال مردم داده می شود چنان که پروردگار بزرگ در شرح اوصاف قیامت فرموده است : (( و اذا الصحف

نشرت)) یعنی وقتی که صحیفه منتشر می شود. علی بن ابراهیم قمی \_ رضوان الله علیه \_ در تفسیر آیه شریفه مزبور گفته است: و نیز حق متعال در آیه ۷ و ۸ سوره شریفه

انشقاق می فرماید: ((فاما من اوتی کتبه بیمینه فسوف یحاسب حساباً یسیراً))

یعنی آن کس که نامه اش را به دست راست گیرد بزودی حساب کرده شود به آسانی. و ادامه می دهد که: ((و اما من اوتی کتبه ورأء ظهره فسوف یدعوا ثبورا و یصلی سعیراً))

و اما آن که نامه اش از پشت سر به او داده شود پس بزودی هلاک را بخواند و واثبورا گوید و در آید در آتش سوزان.

مرحوم عیاشی \_ رحمه الله \_ مفسر بزرگ از امام جعفر صادق (ع) روایت کرده که فرمودند: چون روز قیامت فرا رسد به هر کسی نامه اش را دهند و گویند بخوان! پس پروردگار متعال \_ جل جلاله \_ همه کارها و کرده های او را اعم از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن و غیره به گونه ای که گویا آن اعمال را اکنون کرده است بخاطرش می آورد. پس آن بنده می گوید: ((یا ویلتنا ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیره و لاکبیره الا احصاها و وجدوا ما عملوا حاضرا و لا یظلم ربک احدا)) ای وای بر ما! این چه نامه ایست که هیچ صغیره و کبیره ای را فرو گذار نکرده و همه را شمارش نموده و آنچه را که عمل نموده اند حاضر می یابند و پروردگارت به کسی ستم نمی کند.

مرحوم محدث بزرگ، ابن قولویه \_ رضوان الله علیه \_ از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمودند: هر که در ماه مبارک رمضان، قبر مطهر حضرت سیدالشهداء امام

حسین (ع) را زیارت کند و در راه این زیارت بمیرد از برای او عرصه و حسابی نخواهد بود و به او می گویند بدون هیچ خوف و ترسی داخل بهشت شود.

مرحوم علامه مجلسی \_ رضوان الله علیه \_ در کتاب (( تحفه )) ولی بدون سند نقل کرده که حضرت رضا (ع) فرمودند اگر کسی با وجود دوری قبرم مرا زیارت کند در سه موطن نزد او خواهم رفت :

۱- روز قیامت ، تا او را رهایی بخشم از هولهای آن روز .  
۲- در وقتی که نامه های نیکوکاران را در دست راستشان و نامه های بدکاران را به دست چپشان می دهند .

۳- هنگام صراط و ترازوی سنجش اعمال .  
همو در حق الیقین ذکر کرده که حسین بن سعید در کتاب زهد از حضرت صادق (ع) روایت کرده که چون حق تعالی بخواهد به حساب مومن رسیدگی کند نامه عمل او را به دست راستش می دهد و بین خودش و او حساب را رسیدگی می کند تا دیگران مطلع نشوند و می فرماید : ای بنده من ! آیا فلان کارها را کرده ای ؟ عرض می کند : بلی انجام داده ام . پس حق تعالی می فرماید : آنها را برای تو بخشیدم و به حسنات مبدلش نمودم . سپس مردم می گویند: سبحان الله ! این بنده یک گناه هم نداشته است !

و این است معنی قول حق کریم \_ جلت عظمته \_ که هر کس نامه او به دست راستش داده شود پس بعد از این ، کار او به آسانی حساب خواهد شد و به سوی اهل خود ، مسرور و شادمان بر می گردد . راوی سؤال می کند : منظور از اهل چیست ؟

امام می فرماید : اگر اهلی که در دنیا داشته است مومن باشد در بهشت نیز اهل او خواهند بود پس ادامه دادند اگر خدای تعالی به بنده ای قصد احسان نداشته باشد حساب او را علنی و در حضور خلائق انجام داده و محبت را بر وی تمام می کند و نامه را به دست چپ او می دهد چنانچه فرموده : (( هر کس نامه اش را از پشت سر دهند پس واثبورا خواهد گفت و آتش افروز جهنم خواهد شد . بدرستی که در میان اهل خود یعنی دنیا شاد و خرم بود و گمان می کرد که به آخرت بر خواهد گشت )) و این موضوع اشاره است بر این که دست های منافقان و کافران را غل می کنند و نامه ایشان را از پشت سر به دست چپشان می دهند. جالب این که در دعاهای وارده برای وضوء به این دو حالت اخروی اشاره شده و وضو گیرنده در هنگام شستن ، دست ها می گوید : (( اللهم اعطنی کتابی بيمينی ))

بار الها نامه مرا به دست راستم بده و حسابم را آسان برس . بارالها نامه مرا به دست چپم قرار مده . اللهم ولا تعطی کتابی بشمالی ...

خدایا نامه ام را از پشت سر مده و دست هایم را در گردنم غل مگردان .

#### موقف صراط

یکی دیگر از جایگاههای روز حشر ، صراط می باشد . و آن جسری است که بر روی جهنم کشیده شده و تا کسی از فراز آن عبور نکند به بهشت داخل نمی شود و در روایات آمده است که از موی باریک تر و از شمشیر تیزتر و برنده تر و از آتش گرم تر می باشد و

مومنین و دین داران خالص ، در نهایت آسانی و مانند برق جهنده از آن عبور می کنند و بعضی هم به سختی و دشواری می گذرند ولی بالاخره می یابند و عده ای هم در بهضی عقبات آن به دوزخ فرو می افتند .

توجه :

این صراط اخروی نمونه صراط مستقیم دنیاست که عبارت از دین حق و روش ولایت و تبعیت از حضرت امیر المومنین و ائمه طاهرین \_ سلام الله علیهم \_ می باشد و هر که از این صراط ، عدول کرده و میل به باطل نماید در همان عقبه از صراط آخرت لغزش پیدا کرده و به دوزخ می افتد و در سوره حمد که هر روز در نماز می خوانیم (( اهدنا الصراط المستقیم )) اشاره به هر دو صراط مستقیم دنیا و آخرت است .

### نکاتی پیرامون عالم بهشت و دوزخ

در گذشته پیرامون جنت و جهنم سخن گفته ایم . این دو منزلگاه و مسکن ، عالمی عجیب و شگفت است . یکی به باغ و بستان سبز و خرم و زیباترین و شاداب ترین آنها شبیه بوده و دیگری به بدترین زندان ها و محبس ها . منتها بهشت ، دارای مساحت و عرض و طول و وسعت بسیار است (( و جنه عرضها كعرض السماء و الارض )) بهشتی که عرضش به میزان پهنای آسمان و زمین می باشد ولی درک و عمق دوزخ زیاد است اما وسعتش زیاد نیست لذا دوزخی ها به خاطر تنگی جا روی هم می افتند تا فشار و عذاب و صدمه بیشتر ببینند .



پروردگار از جهت توضیح و تقریب به ذهن ناقص ما می فرماید که پهنای بهشت برین به اندازه پهنای تمام آسمان ها و زمین هاست و گرنه بسیار بیشتر از این حرف ها می باشد .

اهل جهنم در عذاب و رنجند و اهل بهشت غرق لذت ها . لذتی فوق لذت ، نعمتی بالای نعمت . از جمله نعمت هایی که در بهشت است و مقدم بر هر نعمتی می باشد نهرهای آن است . چهار نهر در جنت وجود دارد .

(( من ماء غیر آسن من لبن لم یتغیر طعمه ، من عسل مصفا ، من خمر لده للشاربین )) اولین نهر بهشت برین ، آب زلال و گواری خنک است . (( غیر آسن )) یعنی این که کهنه و مانده نیست تا بو بدهد بلکه همیشه تازه و گواری و نشاط انگیز است و این صفت نه بواسطه حرکت و جریان دائمی آن است بلکه موجودات اخروی آن به آن و لحظه به لحظه از پروردگار متعال مدد و کمک می گیرند و این آب ها نیز چنین است و هیچ گاه کهنه و مانده نمی شود و آشامیدنش به نوشنده شادابی می دهد و خوشی می آورد .

نهر دوم ( من لبن لم یتغیر طعمه ) یعنی نهر شیراست . این نهر شیر، ویژگی خوبی که دارد آن است که خالص بوده و هیچ گاه فاسد نمی شود . شیرهای دنیا اگر مدتی بماند فاسد می شود و تولید سم می کند و چه بسا انسان را بکشد . ولی این نهر ، همیشه تر و تازه است و اگر هزاران سال هم بماند ابداً فاسد نمی شود چون لحظه به لحظه از خدا مدد می گیرد و از منبع قدرت لا یزال او آن به آن کمک واصل می شود لذا همیشه تر و تازه و با نشاط است .

نهر سوم بهشت (( عسل مصفا )) است . یعنی عسل صاف کرده شده بدون موم . چون در بهشت ، خلط ، همراه حقایق و اشیاء نیست ( لذا زن ها در بهشت ، حیض نمی بینند و این گونه کثافات در آن جایگاه راه ندارد بلکه این ها مال دنیای پست است . ) غذاها ، مدفوع ندارد بلکه به عرق تبدیل می شوند که میل مشک و عنبر ، بوی خوش دارد و از بدن سرازیر می گردد. آبش ، تفاله ندارد ، عسلش هم موم نداشته و مصفا می باشد.

نهر چهارم (( من خمر لذه للشاربین ))

(( خمر )) به عبی یعنی شراب ولی در این جا شراب بهشتی معنی می دهد . این نوع شراب یک ویژگی اش این است در عین حال که به نوشنده اش لذت می دهد عقل و هوش و خرد وی برجاست و هیچ زیانی ندارد و تمام آن مملو از گوارایی و لذت بوده و از ناملايمات بری می باشد .

نکته :

لازم است بگوییم علت این که نهر اول بهشت ، آب است بدین خاطر می باشد که آب وسیله حیات و زندگی همه موجودات است . (( و جعلنا من الماء کل شیئی حی )) جالب این که در این آیه شریفه قید (( کل شیئی )) شده یعنی حیات همه چیز منوط به آب است و اختصاص به انسان و حیوانات و نبات ندارد . بعضی تصور می کنند که آب ، خاص حیوانات و گیاهان است ولی لازم است بدانید که معدنیات هم احتیاج به آب دارند . عناصری که در معدنی ها وجود دارد باید عناصرش با آب امتزاج یابد و تناسب پیدا کند تا صورت فاضله به آن معدن و ماده اضافه شود لذا آب در زندگی دنیا و آخرت بسیار پر

ارزش و گرانبهاست. به طوری که مشهور است همه چیز روغن دارد. حتی اگر سنگ را خرد کنند بر اساس قواعد صنعتی می توان از آن روغن به دست آورد. پشم نیز روغن دارد لذا اگر رطوبت وجود نداشت روغن در اشیای عالم به وجود نمی آمد. پس آب، سر منشاء زندگی همه طبقات و اصناف اشیای جهان است لذا در آخرت و بهشت برین که منزلگاه بی نظیر ابدی می باشد نیز باید این سرچشمه حیات مادی موجود باشد چرا که اهل بهشت هم جنبه نباتی دارند، هم جنبه معدنی، هم جنبه حیوانی و هم جنبه انسانی و بدین خاطر به لوازم حیات و زندگی که مهمترینش آب می باشد نیازمندند.

علت این که در نهر دوم بهشت، شیر جاری است این می باشد که غذای اکثر جانداران بوده و مکمل رشد و نمو موجود است. طفلی که شیر می خورد رشد و نمو می کند و شیر برای او بسیار مفید است لذا این غذا در بهشت نیز باید باعث رشد و نمو باشد. در حدیث آمده است که کودکان شیعیان که در حال کودکی مرده اند به بهشت و نزد ابراهیم خلیل الله(س) می روند و ادامه حیات معنوی می دهند. حضرت رسول اکرم (ص) می فرماید که در شب معراج و به هنگام سیر ملکوت به سدره المنتهی که درختی است عظیم و بر تمام دنیا سایه انداخته رسیدم مشاهده کردم که پیر مردی نورانی و منور در زیر این درخت نشسته و اطفال زیادی در مقابلش زانو زده و نشسته اند. از جبرئیل سؤال کردم که این بزرگوار کیست؟ وی عرض کرد: جد شما ابراهیم خلیل الرحمان است. لذا به نزد ایشان رفته و سلام کرده و پرسیدم: آقا! این کودکان، چه کسانی هستند؟ گفت: این ها کودکان شیعیان و دوستان شما می باشند که در طفولیت از دنیا

رفته اند ! حال می گوئیم آیا این اطفال برای رشد خود نیاز به شیر ندارند ؟ چرا ! لذا پروردگار برای رشد و نمو اینان ، نهر شیر را در بهشت قرار داده است . در نهر سوم ، عسل ، جاری می باشد . ولی عسل برای چیست ؟ انسان که از دار دنیا گذر کرده و به محشر و قیامت رسیده سفری دور و دراز و پر از رنج و تعب و مشقت را طی نموده و عوالم حشر و نشر و عقبات وحشتناک و هیاهوی هول انگیز قیامت را مشاهده کرده ، بر اثر ترس و وحشت و اضطراب ضعیف و ناتوان شده لذا باید چیزی مقوی بخورد تا نیرومند گردد و آن معجون عالی عسل مصفاست که (( فیه شفاء للناس )) اما پس از قدرت گرفتن و رفع اضطراب باید آرامش یابد و آسوده خاطر شود پس از نهر شراب بهشتی می نوشد . این شراب طهور ، بر عکس شراب فاسد دنیا جسم و جان را تقویت می کند . هر که بخواهد خداجو شود و ماسوای او را فراموش کند و از لوح خاطرش ، غیر حق عبور نکند و غبار علایق مادی از آینه ضمیرش زده شود و دل و جانش از حب الهی سرشار و لبریز گردد باید از این شراب الهی بنوشد تا وی را کاملاً " مدهوش و سرمست و غرق در توحید کرده و قلبش را مالمال از محبت خدا می کند به حدی که غیر از خدا همه چیز را از یاد می برد و حتی به نعمت های گوناگون مینوی نیز توجهی نمی کند .

### مرحله ظاهر شدن باطن ها

یکی از آثار روز رستاخیز ، ظاهر شدن باطن های انسان هاست . (( یوم القیامه تری الذین

كذبوا علی الله وجوههم مسوده ))

(( در روز قیامت مشاهده خواهی کرد آن جماعتی را که دروغ گفتند و آن را به خدا نسبت دادند در حالی که صورت هایشان سیاه است محشور خواهند شد ))

باید بدانید که اولاً "روح انسانی ذاتاً و طبیعتاً نورانی و مشرق و سپید است . یعنی ذاتاً" نورانیت و سپیدی معنوی دارد و هیچ گاه تاریکی و ظلمت در گوهر روح و نفس ناطقه وی موجود نیست اما گناه و معاصی و کارهای زشت و جرم و خیانت و ستم و جور ، چهره نورانی روان و نفس ناطقه را مثل شب ، تیره و ظلمانی می کند ولی اما تا دنیا باقی است و شخص آدمی زنده است این امر باطنی و سیاهی روح ، مخفی و پنهان می ماند و حکمش بر ظاهر جاری نیست . اما قیامت و رستاخیز ، عالمی است که تمام ظاهرها ، باطن و تمام باطن ها ظاهر می شود و هر چه که در نهاد انسان نهفته و پنهان شده ( معنویات و اخلاق و صفات و سایر حالات روحی ) تجسم یافته و در ظاهر جسم نمایان می گردد .

مثلاً " تاریکی و ظلمتی که بر اثر گناه دروغ در چهره روح ، نهفته و پنهان بود و کسی از آن خبر نداشت در صورت وی نمایان شده و بکلی ظاهر می گردد . یعنی در قیامت ، ظاهر به باطن رفته و بواطن ، آشکار می شود و همین گونه این امر در تمام صفات و ملکات روح ، تجسم و ظهور پیدا می کند . لذا حالت انسان در نشئه قیامت ، برخلاف دنیاست . آنجا (( یوم تبلی السرائر )) می باشد یعنی آن نهران ها و معنویات و صفات و ملکات روح ، تجسم و ظهور پیدا کرده و آشکار می شود .

به عنوان مثال ، همان گونه که راست گویی ، ملکه ای فاضله است و باعث روشنائی و درخشندگی باطن می شود دروغ گویی نیز باعث ظلمت و تاریکی گردیده و وقتی که از مجرای زبان ، این اثر بر روح آدمی نشست آن را ظلمانی و تیره می سازد و بعداً " این تاریکی از موطن باطن ، حرکت کرده و به ظاهر می رسد . لذا تمام مخفی ها و سرایر و پنهانی های روح انسان ، ظاهر و نمایان می شود مگر این که خدای مهربان و ستار العیوب که مصداق (( یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح )) است مشیت و خواسته مقدس اش بر آن تعلق گیرد که بین بدن و روح ، حایل شود تا مومنینی که دارای ولایت کلیه اند و از دوستداران و شیعیان آل عصمت و طهارت (ع) می باشند در روز رستاخیز میان دیگران رسوا نشوند . در آنجا به وسیله حیلوله واقع شدن پروردگار و کرم تام او ، حکم روح در بدن منعکس و ظاهر نمی گردد همان گونه که در باب مسخ به طوری که نقل شده پیامبر اکرم (ص) درباره امت خود چنین کاری کرد و فرمودند در میان امت های گذشته ، کارها و صفات روحی مردم در اثر طغیان و گناه ، فوراً " به ظاهر آنان سرایت کرده و ظاهر بدن ، مطابق صفات و اخلاق روح ، مسخ و منقلب می گردید .

به عنوان مثال ، هر که صفت سگ و گرگ یا میمون و خوک یا سایر حیوانات را داشت آن ملکات و ویژگی های راسخه به نفس سرایت می کرد و فوراً " ظاهر بدن را به شکل خود در می آورد و مسخ می نمود . یعنی فرد ، شب می خوابید و صبح در حالی که میمون یا سگ یا خوک شده بود از بستر بر می خاست . پیامبر اکرم (ص) فرمودند : من از خدا خواستم که این عذاب مسخ و انقلاب را از امت من بردارد و صفات نفسانی آنها از

باطن به ظاهرشان بروز نکند و بدن ، حکم صفات روح آنها را نگیرد و مسخ نشوند . لذا درخواست من مورد قبول درگاه ربوبی واقع شد و مسخ و انقلاب از امت رفع گشت . ولی باید توجه داشت که این عدم مسخ شدن تا زمان مرگ آدمی است ولی از لحظه فوت به آن طرف ، دیگر حضرت رسول (ص) در این موضوع ، دخالت ندارند بلکه در عالم برزخ و قیامت ، تمام صفات رذیله و ملکات رذیه که به طور مخفی در روح و روان آدمی وجود دارد به ظاهر سرایت می کند و وی مسخ شده و به صورت حیوانات و جانورانی چون سگ و خوک و خرس و غیره در می آید .

حکایت :

حدود ۷۰-۸۰ سال قبل در قزوین اتفاق شگفتی افتاده که معمرین آن را به یاد دارند به این صورت که در آن زمان ، حاکم شهر ، معاون و وزیری داشته که بسیار ظالم و هتاک و شرور بوده و مردم را خیلی اذیت و آزار می کرده است . یعنی روح و باطن او دارای صفت و خوی سگی که عبارت از گزندگی و گرفتن می باشد بوده است . وقتی که می میرد و دفنش می کنند پس از خاکسپاری ، جماعتی مشاهده می کنند که خاک های گور حرکت کرده و کم کم ، کنار می رود و یک سگ سیاهی از قبر بیرون آمده و دور می شود . آن گروه به طرف قبر رفته و مشاهده می کنند که بدن آن شخص ، در قبر وجود ندارد بلکه آقای وزیر ظالم و شرور ، سگ شده و فرار کرده و در آخر هم معلوم نشد که عاقبتش چه شد و کجا رفت ! یعنی وی صفت برزخی خود را آشکار کرده بود .

حکایت :

از مرحوم شیخ بهایی \_ رضوان الله علیه \_ نقل است که می گوید من روزی در اصفهان به زیارت قبرستان عمومی آن شهر که نامش تخته فولاد است رفتم . در آنجا با شخصی مرتاض که در یکی از مقابر آن مکان به ریاضت مشغول بود برخورد کردم . به نزد وی رفته و سلام کردم و پرسیدم : در طول مدتی که در این قبرستان سکونت داری آیا به مورد عجیب و جالب توجهی هم برخورد کرده ای ؟ پاسخ داد : یکی از قضایای عجیبی که من در این جا مشاهده کرده ام این است که روزی شخصی را که مرده بود آوردند و در این گورستان دفن کردند . پس از دفن ، مشاهده کردم که جوانی زیبا و خوش بو و قیافه به کنار قبر آن شخص آمد و بدون کندن و کنار زدن خاکهای گور ، به داخل قبر رفت . من با خودم گفتم این جوان زیبا یا فرشته است و یا تجسم عملی از اعمال این مرده می باشد ! چندی نگذشت که دیدم سگی پیدا شد و او هم به همان ترتیب ، داخل همان قبر گردید و پس از مدتی مشاهده کردم که آن جوان زیبا با صورتی مجروح و خون آلود از گور بیرون آمد و رفت . معلوم شد که وی تجسم اعمال نیک آن مرده بود و آن سگ نیز کارهای زشت و قبیح او و چونه اعمال بد وی زیادتر از کارهای صالحه اش بوده ، آن سگ بر جوان زیبا غلبه کرده و او را بیرون کرده و خودش مصاحب و هم نشین صاحب قبر شده است .

حکایت :

نگارنده نیز خود در این زمینه حکایتی شگفت شنیده ام و آن این که در قزوین شخصی به سر می برد که بسیار مومن و متدین و درستکار بود و دائما " در قبرستان ها



مشغول قرائت قرآن . روزی از وی پرسیدم شما در این مدت شصت سالی که در قبرستان ها و مقابر مشغول قرائت قرآن هستی آیا به چیز جالبی هم برخورد کرده ای ؟

پاسخ داد : یکی از موضوعات جالبی که دیده ام این است که روزی عده ای جنازه ای را از خلخال سوار چارپا کرده و آورده بودند تا وارد قبرستانی که دروازه ای هم داشت بنمایند . در این موقع ، مامورین گمرک برای گرفتن عوارض آمدند . همراهان ، این جنازه را که در تابوت سربسته ای قرار داشت بر زمین گذاشته بودند تا تشریفات ورود ، انجام شود و پس از آن وقتی خواستند آن را بلند کنند من نیز رفتم تا کمک کنم اما دریافتم که خیلی سنگین است و بلند کردن آن کار یکی دو نفر نمی باشد ، لذا دو سه نفری نتوانستیم بلندش کنیم . من خیلی تعجب کردم . برف نیز شروع به باریدن کرد و ماموران هم مظنون شدند که مگر در تابوت چه چیزی قرار دارد که این مقدار سنگین است لذا در آن را باز کردند تخته اول را که برداشتمند یک افعی بسیار بزرگ و سیاه رنگی بیرون آمد و به درون سنگ ها و کلوخهای اطراف قبر علی بن شاذان \_ رضوان الله علیه \_ رفت و پنهان شد . آن چند نفر فرار کردند و دو نفر هم از مشاهده این منظره ترس آور و افعی بی هوش شده و افتادند . اما من ایستاده بودم تا ببینم عاقبت کار به کجا می رسد . تا خواستند مجدداً " تابوت را بلند کنند دوباره آن حیوان پیدا شد و بدون این که از کسی باکی داشته باشد به سرعت باز آمد و به درون تابوت رفت و معلوم شد سنگینی تابوت به خاطر وجود آن افعی بزرگ و وحشتناک بوده است.